



فصل ۱

کلیات (۱)

سال گذشته، با معنای فلسفه و روش آن به اختصار آشنا شدیم. آموختیم که فلسفه می‌کوشد تا کلی‌ترین اموری را که انسان با آنها روبه‌روست تبیین عقلانی کند؛ مثلاً انسان در حوزه علوم تجربی برای تبیین عقلانی مبانی کلی و پایه‌های اصلی این علوم، مانند اصل واقعیت داشتن جهان خارج، اصل قابل شناخت بودن جهان، اصل علیت و اصولی نظیر اینها به فلسفه نیازمند است. این اصول و مبانی گرچه نقطه اتکای همه علوم به حساب می‌آیند، ولی خود در هیچ یک از این علوم مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. دانشی که عهده‌دار تحقیق در این اصول است، فلسفه نام دارد.

در واقع این پرسش که چگونه و با تکیه بر کدام مبانی و روش‌ها می‌توان طبیعت را شناخت و به این شناسایی اعتماد کرد، به پاسخی قانع‌کننده نیاز دارد. پاسخ‌گویی به این پرسش تنها از فلسفه انتظار می‌رود. فلسفه، هم مبانی علوم را تحکیم می‌کند و هم درباره اعتبار و ارزش روش تجربی در شناخت طبیعت سخن می‌گوید و حدود توانایی روش تجربی را تعیین می‌نماید.

یادآوری

تطبیق

عبارات زیر با کدام یک از اصول مبانی فلسفی علوم تناسب دارند:

- ۱- مطمئن هستم که اگر دست خود را روی آتش بیرم می‌سوزد.
- ۲- همه فلزات در همه جا در اثر حرارت منبسط می‌شوند.
- ۳- هنگامی که آب در 100° به جوش نیاید، با بررسی علل به جوش آمدن آب در 100° به وجود

مواد ناخالص آب پی می‌بریم.

۴- با توجه به قوانین انبساط و انقباض فلزات بی‌می‌بریم که به هنگام ساختن ریل‌های راه آهن بین آنها فاصله ایجاد کنیم.

۵- می‌توانم به فهم خود برای پیدا کردن روابط بین پدیده‌ها اطمینان داشته باشم.
فلسفه علاوه بر تحقیق درباره مبانی کلی همه علوم تجربی، درباره مبانی خاص علوم انسانی نیز به پژوهش می‌پردازد. به طوری که رشته‌های مختلف علوم انسانی، مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست، حقوق و... هر یک بر نوعی بیش از فلسفه نسبت به انسان متکی است و بر اساس دیدگاه‌های متفاوت فلسفی، مکاتب و روش‌های گوناگونی در رشته‌های علوم انسانی پدید می‌آید.

تأمل فلسفی

برای پاسخ به سؤالات زیر به کدام یک از دانش‌هایی که در سمت چپ نوشته شده نیازمندیم؟ آنها را به یکدیگر وصل کنید.

- ۱- فهم را چگونه می‌توان تبیین کرد؟
۲- آیا تاریخ علوم انسانی می‌تواند از علوم انسانی جدا شود؟
۳- چه فعالیت‌هایی در مغز انسان و سلسله اعصاب موقع ادراک صورت می‌گیرد؟
۴- آیا می‌توان برای سیر حوادث در تاریخ بشر قوانینی را کشف کرد؟
۵- چه کسی بر ما حق حکومت دارد؟
۶- آیا تصورات بسیار زیاد ما از اشیا می‌تواند در ذهنی که از جنس ماده است جا بگیرد؟
۷- اگر کسی به تأثیر مطلق پایگاه اجتماعی روی انسان عقیده داشته باشد، چه فلسفه‌ای را باید بپذیرد؟
۸- آیا اخلاق مطلق است و ارزش‌های اخلاقی تابع شرایط نیست؟ یا اینکه اخلاق نسبی است و ارزش‌های اخلاقی تابع شرایط و مقتضیات زمان‌اند؟
۹- زیبایی در شعر چه تفاوتی با زیبایی در نقاشی دارد؟
۱۰- چه کسی حق دارد برای مجازات مجرمان قانون وضع نماید؟

مابعدالطبیعه^۱

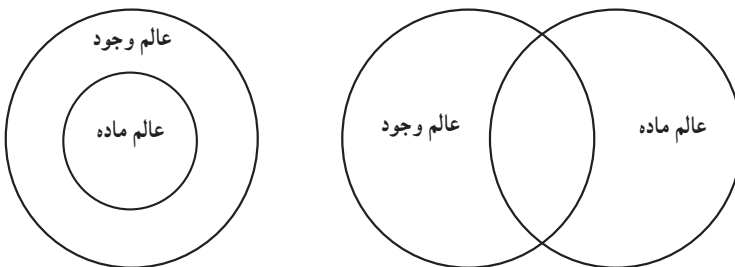
قلمرو اصلی فلسفه، پهنه بی پایان هستی است. فلسفه، علم هستی‌شناسی است و به این اعتبار به آن «مابعدالطبیعه» گویند. مابعدالطبیعه (متافیزیک) به شناخت اشیا - فقط و فقط از آن جهت که هستند و «هستی» دارند - می‌پردازد^۲.

هریک از علوم گوناگون به مطالعهٔ چهره‌ای خاص از موجودات می‌پردازد. ریاضیات با کمیت و مقدار اشیا سر و کار دارد؛ فیزیک خواص ظاهری اشیا مانند سردی و گرمی، حرکت و سکون، جرم، نیرو، شتاب و ... را مطالعه می‌کند؛ زمین‌شناسی با عوارض زمین و مواد تشکیل‌دهندهٔ آن سر و کار دارد؛ زیست‌شناسی حیات موجودات زنده را بررسی می‌کند و ...

فلسفه با بود و نبود اشیا کار دارد و می‌خواهد احکام و قواعد اشیا را از آن جهت که هستند و وجود دارند - نه از آن جهت که کمیت دارند یا حیات دارند یا جرم و انرژی دارند - کشف کند. بدین ترتیب، «وجود» اساسی‌ترین مفهوم و مدار همهٔ بحث‌های مابعدالطبیعه است و موضوع این بحث‌ها شناخته می‌شود. مابعدالطبیعه از یک سلسله مسائل دربارهٔ مطلق «وجود» - یعنی وجود بدون هیچ قید و شرط - سخن می‌گوید و احکام و عوارض آن را بررسی می‌کند.

کشف

کدام یک از اشکال زیر رابطه و نسبت بین احکام وجود را با احکام و قوانین مربوط به وجود عالم ماده نشان می‌دهد؟ توضیح دهید.



۱ - Metaphysics

۲- نباید «مابعدالطبیعه» را با «ماوراءالطبیعه» یکی پنداشت. مابعدالطبیعه همان علم به وجود و احوال آن یا همان وجودشناسی است و بنابراین، یک دانش به حساب می‌آید. ولی مراد از «ماوراءالطبیعه» (trans - physis)، مرتبه‌ای از عالم هستی است که ورای طبیعت و جهان مادی در نظر گرفته می‌شود. پس «ماوراءالطبیعه» مرتبه‌ای از هستی است و «مابعدالطبیعه» علم به هستی است در حالت کلی.

روش مابعدالطبیعه

قلمرو مابعدالطبیعه مجموع هستی است نه بخش و قسمت ویژه‌ای از آن. مابعدالطبیعه در هر جا که موجودی وجود و حضور داشته باشد، حاضر است و حرفی برای گفتن دارد. فلسفه در شناخت هستی اشیا تا آنجا ریشه‌یابی می‌کند که به وجود محض برسد. فلسفه می‌خواهد پرده از چهره‌های گوناگون یک موجود مثل رنگ، شکل، جرم، انرژی، حرارت، حیات و ... کنار بزند و با واقعیت آنها روبه‌رو شود. مطالعه در چهره‌های ظاهری اشیا وظیفه علوم گوناگون است، اما فلسفه به مطالعه عمق واقعیت اشیا می‌پردازد. چنین تعمقی در اشیا به روش تجربی و با اسباب و ابزار آزمایشگاهی مقدور نیست؛ زیرا این روش و ابزار تنها برای شناخت ظواهر و چهره‌های محسوس اشیا به کار می‌آید نه برای مطالعه در عمق و حقیقت نادیدنی آنها. مابعدالطبیعه، وجود اشیا را به کمک تبیین عقلانی، یعنی به روش عقلی می‌شناسد و با قدم عقل و برهان عقلی به پیش می‌رود.

کار فیلسوف از این حیث به خواننده یک کتاب شبیه است. در یک کتاب صدها سطر و هزاران کلمه با نظم و ترتیب خاصی در کنار یکدیگر چیده شده‌اند و خواننده در لابه‌لای آنها در جست و جوی معناست. خواننده در مطالعه خود می‌کوشد تا از حروف و کلمات و جملات بگذرد و معانی آنها را به دیده عقل، مشاهده کند. از معنای یک جمله به معنای جمله دیگر منتقل شود و سرانجام از معنای جزئیات به معنای کل کتاب دست یابد و مقصود آن را دریابد.

* تأمل

در ابیات زیر مقصود از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده چیست؟ آیا انسان وجود حقیقی را با چشم درمی‌یابد یا با عقل؟

تا عدم‌ها را ببینی جمله هست	هست‌ها را بنگری محسوس، پست
این بین باری که هر کیش عقل هست	روز و شب در جست‌وجوی نیست است
هست‌ها را سوی پس افکنده‌اند	نیست‌ها را طالب‌اند و بنده‌اند

زبان مابعدالطبیعه

در نظر فیلسوف نیز اشیا و موجودات در حکم حروف و کلمات و جملات‌اند و وجود و هستی‌شان در حکم معنای آنهاست. فیلسوف با چشم تیزبین عقل از اوصاف ظاهری اشیا می‌گذرد تا عمق آنها را ملاحظه کند. او فهم خود را از معانی و حقایق اشیا یا احکام و عوارض وجود آنها به زبان خاصی

بیان می‌کند و این معانی را در قالب اصطلاحات ویژه خود عرضه می‌دارد. مابعدالطبیعه مباحث خود را در ضمن مفاهیمی چون وجوب و امکان، علت و معلول، حادث و قدیم، جوهر و عرض، وجود و ماهیت و ... تبیین می‌کند.

برای ورود به دانش مابعدالطبیعه، باید ابتدا منظور فلاسفه را از این اصطلاحات به دقت دریابیم و آنها را با معانی عرفی این کلمات و لغات درنیامیزیم. در غیر این صورت، مقصود مباحث فلسفی برای ما پوشیده باقی خواهد ماند.

تطبیق و مقایسه

با توجه به آیات زیر، توضیح دهید زبان فلسفه چه تفاوتی با زبان سایر علوم دارد؟

لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌هاست	لفظ شیرین، ریگ آب عمر ماست
آن یکی ریگی که جوشد آب از او	سخت کمیاب است، رو آن را بجو
منبع حکمت شود حکمت طلب	فارغ آید او ز تحصیل و سبب

هدف مابعدالطبیعه

همان‌طور که مقصود خواننده از درک معانی کلمات و جملات یک کتاب، دریافت معنای کل کتاب است و تا این معنا برای خواننده حاصل نشود، غرض و هدف از مطالعه تأمین نخواهد شد، مباحث وجود نیز در فلسفه به قصد شناخت کل جهان هستی است. فیلسوف می‌خواهد تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به دست آورد. در حقیقت، یک تحقیق فلسفی به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی چون پرسش‌های زیر است: هستی از کجا آمده است و به کجا می‌رود؟ چرا جهان هستی، واقعیت یافته است؟ آیا هستی نابود می‌شود؟ آیا در مجموع خود حق است یا پوچ و بی‌معناست؟ آیا به راستی وحدت بر هستی حاکم است یا کثرت؟ آیا هستی به مادی و غیرمادی تقسیم می‌شود یا جهان هستی به همین ماده و طبیعت منحصر می‌شود؟ جایگاه انسان در عالم هستی کجاست؟ چه ارتباطی بین انسان و جهان هستی وجود دارد؟ آیا هستی در مجموع خود قانونمند است یا بی‌قانون و بی‌ضابطه؟ و ...

فلسفه می‌خواهد از ورای همه موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی هستی را بشناسد. به همین جهت، در تعریف فلسفه گفته‌اند: «فلسفه سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی»^۱.

۱- الحکمة هی صیورۃ الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی.

* جستجو

معمای بزرگ و راز سر به مهری که از آغاز آفرینش تاکنون بشر را به خود مشغول داشته این سه سؤال است:

۱- جهان هستی از کجا پدید آمده است؟

۲- چرا پدید آمده است؟

۳- سرانجام هستی چه خواهد بود؟

پاسخ این سؤال‌ها را از چه علمی باید دریافت؟ آیا تا به حال سعی کرده‌اید به این سؤالات پاسخ دهید؟ آیا دیگران پاسخ‌های شما را قبول دارند؟

چرا فلسفه بیاموزیم؟

شاید بپرسید که چرا باید فلسفه آموخت و وقت و عمر را در راه شناخت آرا و نظریات فلاسفه دربارهٔ وجود و هستی صرف کرد. فیلسوفان در وجود شناسی، چه راهی را پیش پای ما می‌نهند و گره از کدام مشکل زندگی ما می‌کشایند؟ البته این پرسش بیجایی نیست.

اگر کسی را ببینیم که مشغول آموختن کار با رایانه است یا کمک‌های اولیه را می‌آموزد یا در حال تمرین و تلاش برای کسب هنر خوش‌نویسی است، بی‌درنگ فایدهٔ این آموزش‌ها را تصدیق می‌کنیم. این امور با زندگی روزمرهٔ ما ارتباط دارد و اگر کسی بخواهد آنها را بیاموزد، او را ملامت نمی‌کنیم، اما اگر با افکار فیلسوفان و اشخاصی که عمر خود را در شناخت احوال هستی سپری می‌کنند، برخورد کنیم، به خود حق می‌دهیم که درنگ کنیم و پرسیم هستی‌شناسی چه سودی دارد؟ این بحث‌ها به چه کار می‌آید؟

لحظات حیرت

شاید برای شما هم پیش آمده باشد که وقتی با عجله می‌خواهید مطلبی را یادداشت کنید، قلم برمی‌دارید و هرچه روی کاغذ می‌کشید، چیزی نمی‌نویسد. گویی مرکب آن ناگهان خشکیده است. در این حال چه می‌کنید؟ یا وقتی که برای انجام یک کار فوری نیاز به تنظیم وقت دارید، به ساعت خود نگاه می‌کنید و برخلاف انتظار می‌بینید که از کار افتاده است؛ چه اندیشه‌ای به ذهن شما خطور می‌کند؟ زندگی و جهان اطراف نیز برای ما پیوسته همان حالت قلم و ساعت را دارند، باید بدانیم که

تا زمانی که از پشت حجاب عادت به همه چیز می‌نگریم، زندگی را امری عادی و جهان را نیز محیط زندگی عادی خود و دیگران می‌بینیم و همه چیز به چشم ما طبیعی جلوه می‌کند، اما هر عاملی که ما را از اشتغالات روزمره - هر چند به طور موقت - بازدارد و برای لحظاتی حجاب عادت را از پیش چشم ما دور سازد، ما را دچار بهت و حیرت می‌کند؛ حیرت در برابر هستی و وجود، حیرت در برابر زندگی. در این لحظات ما در آستانه تفکر فلسفی قرار می‌گیریم. به قول افلاطون: «فلسفه منحصرأً با حیرت در برابر هستی آغاز می‌شود».

* تأمل

در ابیات زیر حیرت حافظ چه تفاوتی با حیرت مولوی دارد؟

<p>در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود</p>	<p>سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت ز نهار از این بیابان وین راه بی نهایت</p>
<p>یا نه این است و نه آن، حیرانی است آنچه تو گنجش توهم می‌کنی</p>	<p>گنج باید جست، این ویرانی است ز آن توهم، گنج را گم می‌کنی</p>
	<p>(حافظ)</p> <p>(مولوی)</p>

فطرت اول و ثانی

صدر المتألهین، فیلسوف بزرگ اسلامی، در کتاب مبدأ و معاد از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد. مقصود فلاسفه از فطرت اول، همان حالت عادی ما در برخورد و تماس با امور و مسائل زندگی هر روزه است. در این حالت، آدمی به زندگی معمولی مشغول است، به کسب و کار، تحصیلات دانشگاهی، یافتن شغل خوب و پردرآمد، تأمین موقعیت اجتماعی، تشکیل خانواده و ... می‌اندیشد و در اهداف و مقاصدی که همگان در صدد دست یافتن به آنها هستند، سهیم می‌شود. این احوال و اهداف و این‌گونه نظر کردن به زندگی، به فطرت اول تعلق دارد و چه بسا توجه آدمی در غالب اوقات عمر جز به همین امور معطوف نگردد.

<p>کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد</p>	<p>تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی</p>
--	--

لازمه عبور از فطرت اول این است که آدمی هرچند برای لحظاتی از قید عقل معاش فارغ شود و با پرسش‌هایی رو به رو گردد که پاسخ‌گویی به آنها، به ظاهر سودی در بر ندارد و بنا بر مصالح زندگی عادی مطرح نشده است، اما در حقیقت، ارزش آن به اندازه ارزش وجود آدمی است. این حال، همان فطرت ثانی است که آدمی را به یک باره به حیرت و شگفتی دچار می‌کند و حساب سودها و زیان‌های مادی را به هم می‌ریزد.

حقیقت من چیست؟ معنای زندگانی چیست؟ جایگاه من در جهان کجاست؟ آیا مرگ پایان زندگی است؟ اصلاً جهان از کجا پدید آمده و به کدام سوی رهسپار است؟ و ...

این پرسش‌ها برخلاف آنچه ظاهر بینان می‌پندارند، برخاسته از بیماری یا جنون یا بوالهوسی نیست؛ بلکه اقتضای ذات بشر است. بشر ذاتاً متفکر است و تفکر همان فطرت ثانی اوست. این فطرت، آدمی را به پرسش درباره حقیقت وجود بر می‌انگیزد و سبب می‌شود که او از روابط و مناسبات زندگی هر روزی بگسلد و به سوی درک و دریافت حقیقت اشیا و راز هستی برود. البته بی‌اعتنایی مردم عامی به این مسائل، ارزش آنها را از بین نمی‌برد.

عجز از ادراک ماهیت عمو حالت عامه بود مطلق مگو
زان که ماهیات و سرّ سرشان پیش چشم کاملان باشد عیان

این فطرت انسان را به گوهر و حقیقت وجود خویش نزدیک می‌کند. آلبرت اینشتاین می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به‌طور کلی چیست؟ اگر کسی بی‌رسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگویم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا و واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است؛ بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد».

نمونه‌یابی

هریک از موارد زیر متعلق به کدام یک از فطرت‌های اولی یا ثانوی است؟ هر کدام را در جدول زیر در جای مناسب قرار دهید:

الف) مسافرت برای کسب انبساط خاطر

ب) کسب مهارت رانندگی

ج) تفکر راجع به علل اولیه عالم

د) تلاش برای زدودن اعجاب و حیرت

ه) تفکر دربارهٔ شغل آینده

و) تفکر دربارهٔ رابطهٔ عدل خداوند با کشتار بی‌رحمانهٔ عده‌ای از مسلمانان آسیای شرقی

ز) چرا نیستیم؟

ح) چرا هستیم؟

فطرت اوّل	فطرت ثانی

دین و فلسفه

ما در رویارویی با مسائل وجود و آغاز و انجام جهان و معنای حیات انسان از دین انتظار دستگیری و ارشاد داریم. دین الهی که از سرچشمهٔ وحی می‌جوشد، به بیان همین مسائل می‌پردازد و راه و رسم سعادت انسان را با تبیین جهان و آغاز و انجام آن به ما نشان می‌دهد. پس دیگر به فلسفه و دستاوردهای عقل بشر چه حاجت است؟

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

در معارف وحی مطالب فراوانی می‌توان یافت که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به حقیقت و احوال وجود مربوط می‌شود. آیات و روایات به مناسبت‌های گوناگون در باب مبدأ وجود، نحوهٔ به‌وجود آمدن جهان، مراتب و درجات هستی، چگونگی سیر و تحول موجودات جهان، جایگاه انسان در عالم هستی، معرفت خداوند و ارتباط جهان با خداوند سخن گفته‌اند. در قرآن کریم و کلام پیشوایان دین — به‌صورت دعا یا خطبه و خطابه — نکات فراوانی در این زمینه آمده است؛ دو نکتهٔ اساسی را دربارهٔ این بخش از تعالیم دین نباید از نظر دور داشت.

۱- ماهیت فلسفی: طرح مباحث وجودشناسی در معارف الهی، هرگز ماهیت این مباحث را دگرگون نمی‌کند؛ یعنی، هرچند این مباحث منشأ آسمانی دارند و حاصل اندیشه فیلسوفان نیستند؛ اما محتوایی فلسفی دارند و مواضع نظری دین را درباره جهان هستی بیان می‌کنند. در متون دینی مسائل فلسفی در قالب اصطلاحات فلاسفه مطرح نشده است، اما بیان یک مسئله به هر زبانی که باشد، معنای نهفته در آن را تغییر نمی‌دهد.

بحث درباره احوال وجود در هر جا و به هر زبانی که مطرح شود، به قلمرو فلسفه تعلق دارد و می‌توان آن را به شیوه فلسفی مطالعه کرد. اختلاف در تعابیر یا تفاوت در چگونگی بیان این مسائل، تعلق آنها را به قلمرو فلسفه خدشه دار نمی‌کند.

چه بسیارند عارفان و متفکرانی که به زبان شعر و تشبیه، به همان معانی‌ای اشاره داشته‌اند که مراد فلاسفه بوده، اما تعابیر آنها با تعابیر و کلمات فلاسفه متفاوت است. خواجه شیراز به زبان خود می‌سراید:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
این همه نقش در آینه اوهام افتاد
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

یا حکیم قآنی سروده است:

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی
منقطع گردد اگر فیضش دمی از کائنات
نسبت واجب به موجودات چون شمس است و ضوء
واحد یکتاستی هم خالق اشیاستی
هستی از ذرات عالم در زمان برخاستی
نی به مانند بنا و نسبت بنأستی

امام خمینی - رضوان الله علیه - درباره این اختلاف در تعابیر می‌فرماید: «یک مطلب اگر با زبان‌های مختلف هم بیان شود، باز همان مطلب است؛ مثلاً فلاسفه زبانی خاص خودشان دارند، عرفا نیز زبانی مخصوص دارند، شعرا هم زبان خاص شعری دارند. زبان اولیای معصوم (ع) هم طور دیگری است... فلاسفه به علت و معلول و مبدأ و اثر تعبیر می‌کنند و عده‌ای از اهل عرفان نیز همین معنا را به ظاهر و مظهر و تجلی و مانند آن تعبیر می‌نمایند... قرآن و ادعیه و این فلاسفه و شعرا و عرفا همه یک مطلب را می‌گویند. مطالب، مختلف نیست، تعبیرات و زبان‌ها مختلف است و نباید مردم را از این برکات دور کرد...»^(۱).

این معانی فلسفی در کتاب و سنت به بیان دینی و در قالب کلام خدا و پیشوایان دین ابراز شده

۱- تفسیر سوره حمد، امام خمینی (ره).

است. فراوانی این تعابیر در معارف دینی، انسان را به تعمق و تدبّر در آنها وادار می‌کند.

* تأمل

در قرآن عبارت «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در ارتباط با کدام داستان به کار رفته؟ چرا خداوند از کافران برای مدّعیان طلب دلیل می‌کند؟ (بقره، ۱۱۱)

نگاهی به آیات و روایات

برای نمونه، برخی از آیات و روایات را که شامل این معانی است، از نظر می‌گذرانیم:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.

(فصلت، ۵۳)

ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً آشکار می‌کنیم تا معلوم شود که خداوند حق است.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.

(بقره، ۱۱۵)

مشرق و مغرب از آن خداست؛ به هر سمت روی آورید، به او روی آورده‌اید.

وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ.

(حجر، ۲۱)

و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

(حدید، ۳)

اوست آغاز و اوست پایان، اوست آشکار و اوست پنهان و او به هر چیز آگاه است.



قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ.

(توحید، ۱ و ۲)

بگو: اوست خدای یگانه؛ خداوند بی‌نیاز و غنی است.

در حدیث است که از امام سجاد (ع) درباره توحید پرسیدند. فرمود: خداوند می دانست در آخرالزمان گروه‌هایی ژرف اندیش خواهند آمد؛ از این رو سوره توحید و آیات اول سوره حدید (یعنی: هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) را فرستاد و هرکس سخنی غیر از آنها بگوید هلاک شده است.^۱

مطالعات دقیق فلسفی و عرفانی، حکما و عرفا را به این حقیقت رهنمون می‌شود که آیات سوره توحید و آیات اول سوره حدید، عالی‌ترین مرتبه توحید و معرفت هستند. صدر المتألهین، فیلسوف بزرگ اسلامی، در شرح اصول کافی می‌گوید: «... بهره‌هایی که از آیات سوره مبارکه حدید می‌بردم، بیش از نتایج آیات دیگر بود. لذا در هنگام شروع به نوشتن تفسیر قرآن، نخستین بخشی که انتخاب و به تفسیر آن پرداختم، همین سوره مبارکه بود و سپس به تفسیر گروه دیگری از سوره و آیات پرداختم و بعد از پایان آن و پس از گذشت حدود دو سال، به این حدیث شریف برخورد نمودم و نشاطم افزوده شد و به شکرانه این نعمت، خداوند متان را سپاسگزاری کردم»^۲.

در نهج البلاغه و دیگر آثار منقول از علی (ع) نیز حدود چهل نوبت به مسائلی از این دست پرداخته شده است. بعضی از این بحث‌ها طولانی و گاهی بیش از چندین صفحه است.

در خطبه اول نهج البلاغه، در باب معرفت به خداوند و مبدأ هستی می‌خوانیم: «... آغاز دین، معرفت و شناخت کردگار است و کمال معرفت، ایمان به ذات آفریدگار است. کمال ایمان در توحید اوست و کمال توحید در اخلاص به ساحت مقدس اوست و کمال اخلاص در نفی صفات زاید بر ذات اوست؛ زیرا هر صفتی غیر از موصوف و هر موصوفی غیر از صفتی است که بر آن عارض می‌شود. پس هرکس برای خداوند صفتی زاید قائل شود، او را قرین و همدم چیزی ساخته است و هرکس که او را قرین چیزی بداند، او را دو چیز انگاشته و هرکس خدا را دو چیز بینگارد، برای آن، جزء و بخش قائل شده و هرکس چنین اعتقادی داشته باشد، خدا را نشناخته است. جاهل به مقام ربوبی به سوی او اشاره می‌کند و هرکس چنین کند او را محدود ساخته و هر محدودی قابل شمارش است و خدا منزّه از این نسبت‌هاست»^۳.

۱- کافی، جلد اول صفحه ۹۱، توحید صدوق، چاپ مکتبه الصادق، صفحه ۲۸۳.

۲- شرح اصول کافی، صفحه ۲۵۱.

۳- اَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ. وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْاِخْلَاصُ لَهُ. وَ كَمَالُ الْاِخْلَاصِ لَهُ تَعْلِي الصِّفَاتِ عَنْهُ. لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ اَنْهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ اَنْهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سَبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ نَتَاهُ وَ مَنْ نَتَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ اَشَارَ اِلَيْهِ وَ مَنْ اَشَارَ اِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ... .

علی (ع) همچنین دربارهٔ موجودات برتر از عالم طبیعت که واسطهٔ بین خداوند و عالم طبیعت اند
– یعنی فرشتگان و ملائک – می‌فرمایند :

«موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه^۱؛ زیرا جملگی مجردند و فعلیت تمام دارند و در نهایت کمال ممکن‌اند. ذات باری بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند و فیوضاتش را بر آنها افاضه نموده، به کمال ممکن رسیدند و در نتیجه نمونهٔ بارز خلقت و واسطهٔ فیض آفرینش شدند.^۲»

فاطمهٔ زهرا (س) در خطبهٔ معروفی چنین آغاز سخن فرمودند: «... خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند و گمان‌ها چونی و چگونگی او را ندانند، همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی‌نمونه‌ای انشاء کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی برداشت، جز آنکه خواست تا قدرتش را آشکار سازد.^۳»

* جستجو

آیا می‌توانید در سوره‌های زیر آیاتی را بیابید که به مسایل فلسفی اشاره نموده باشد :

۱- سوره بقره، ۲- آل عمران، ۳- مائده، ۴- انعام

باری، متون اسلامی نه تنها در مورد این مسائل سکوت نمی‌کند؛ بلکه سلسله مطالبی را مطرح می‌سازد که در جهان اندیشه، سابقه نداشته است و در هیچ یک از ادیان گذشته نیز نشانی از آنها یافت نمی‌شود.

۲- دعوت به تفکر: نکتهٔ دوم را با این پرسش مطرح می‌کنیم: هدف وحی از طرح این مباحث با این وسعت و عمق چه بوده است؟ آیا هدف وحی این بوده که نحوه‌ای نگرش نسبت به جهان هستی عرضه کند تا مسلمانان با تدبر و تفکر و الهام گرفتن از آن، اندیشه و آگاهی خویش را تکامل بخشند و فرهنگ اسلامی را به اتکای این مبانی عمیق و استوار به رشد و بالندگی برسانند، یا اینکه می‌خواسته مطالبی حل‌ناشدنی و غیرقابل فهم را عرضه کند و اندیشه‌ها را به تسلیم و سکوت و قبول کورکورانه وادارد؟ تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در صدر اسلام، در میان عامهٔ (مسلمانان اهل سنت) دو جبههٔ مختلف

۱- منظور از ماده و قوه همانا استعداد برای تغییر و حرکت است. موجودات طبیعی به دلیل قوه و ماده‌ای که دارند، پیوسته در معرض تغییر و تحول‌اند و می‌توانند از نقص به سوی کمال حرکت کنند، اما موجودی که همهٔ کمالات ممکن خویش را واجد باشد، دیگر تغییر و تحول نمی‌پذیرد. از این رو، فعلیت کامل دارد.

۲- صورٌ عاریةٌ عن المواز، خالیةٌ عن القوّة و الاستعداد، تجلّی لها فانسرت و طالعها فتلاّث و ألقى فی هویّها مثالهُ فأظهر عنها افعالهُ. (غرر الحکم و درر الکیم، ج ۲، ص ۴۱۷)

۳- بلاغات النساء، خطبهٔ دوم.

در قبال مسائل ذکرشده پدید آمد. یکی جبهه نفی و تعطیل که پیشروان آن گروهی به نام «اهل حدیث» بودند آنها که معلوماتشان در حدود نقل و روایت احادیث بود، هرگونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در این مسائل را ناروا می‌شمردند اما جبهه دیگر که معتزله پرچم‌دار آن بودند، بحث عقلی را در مباحث مابعدالطبیعه دین جایز می‌دانستند و به آن اهتمام می‌ورزیدند. در میان اهل سنت، گروه معتزله به شیعه نزدیک‌تر و کم و بیش از عقل فلسفی و استدلالی بهره‌مند بودند، اما توانستند در برابر موج مخالف، ایستادگی کنند و سرانجام تقریباً منقرض شدند.

یکی از فقهای جماعت گفته است :

«هرچه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد، نباید تفسیر کرد و درباره آن بحث نمود. تفسیر این گونه آیات، تلاوت آنها و سکوت درباره آنهاست».

درباره یکی از فقهای چهارگانه اهل سنت نوشته‌اند :

«شخصی از او درباره آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى سؤال کرد. او آن چنان خشناک شد که هرگز آن گونه دیده نشده بود. عرق بر چهره‌اش نشست. جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند. پس از چند لحظه، سر برداشت و گفت : کیفیت نامعلوم و استوای خداوند بر عرش، معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است».

آن‌گاه خطاب به پرسش‌کننده گفت : تو که چنین سؤالاتی داری، می‌ترسم که گمراه باشی. سپس او را از جلسه اخراج کرد.

اهل حدیث در پاسخ کسانی که درباره این مسائل می‌پرسیده‌اند، جمله «الکیفیه مجهوله و السؤال عنه بدعه» را که ظاهراً جمله شایعی بوده، مطرح می‌کرده‌اند.

* استدلال :

با توجه به عبارت قرآنی «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» از چیزی که دانشی در مورد آن نداری بیروی نکن (اسرا آیه ۳۶).

- به نظر شما آیه خطاب به چه کسانی است؟

- با توجه به آیات قرآن سخن اهل حدیث را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دلیل خود را برای کلاس توضیح دهید.

روش پیشوایان دین

وقتی به سیره شخص رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) مراجعه می‌کنیم، هرگز به این گونه جواب‌های تحکم‌آمیز و به اصطلاح سربالا بر نمی‌خوریم؛ آنها هیچ سؤال را محکوم نمی‌کردند و بدعت نمی‌شمردند. درباره آیه «الَّذِينَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و اینکه معنای عرش چیست و استوای بر عرش چه مفهومی دارد، مکرر از ائمه اطهار (ع) پرسش‌هایی شده است و آنان نه تنها به تعطیل تفکر امر نکرده‌اند؛ بلکه پاسخ‌هایی در حدّ توان فکری پرسش‌کننده، بیان کرده‌اند. در «توحید صدوق» و «اصول کافی» بانی با همین عنوان باز و احادیث زیادی در این موضوع گردآوری شده است.

استاد علامه طباطبایی (ره) در تفسیرالمیزان ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف می‌فرماید: «مردم در شرح امثال این آیات مسلک‌های مختلفی انتخاب کرده‌اند. اکثر پیشینیان (از عامه) بر آن‌اند که بحث در این گونه آیات روا نیست، علم اینها را باید به خدا واگذار کرد. این دسته، بحث از «حقایق دینی» و تعمق در ماورای ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می‌شمارند، اما عقل برخلاف نظر آنها حکم می‌کند و کتاب و سنت نیز آنان را تأیید نمی‌کند. آیات قرآن به شدت تمام به تدبّر، تعمق و کوشش در معرفت خداوند و آیات الهی از طریق تذکر و تفکر عقلی دعوت می‌کند و روایات متواتر نیز در همین معنا آمده است. معنا ندارد که به مقدمه‌ای که مستلزم نتیجه‌ای است، امر شود، اما خود آن نتیجه ممنوع باشد. دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است نه برای چیز دیگر...»

فلسفه اسلامی: حاصل اینکه، متون اسلامی از یک طرف جهان‌شناسی به خصوصی را عرضه می‌کند که با معرفت فلسفی، هم‌افق و سازگار است و از طرف دیگر، بر تفکر و اندیشه در این معارف اصرار می‌ورزد و آن‌را از واجبات شرعی می‌شمارد. قرآن کریم پیوسته انسان‌ها را به تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و شناخت آثار صنع الهی دعوت می‌کند. پیشوایان دین نیز همواره مجال پرسش درباره این مسائل را به مردم داده‌اند و ایشان را به این امر تشویق کرده‌اند.

به این ترتیب، درمی‌یابیم که گرچه معارف دینی سرچشمه آسمانی دارند و از طریقی غیر از تفکر بشر به دست ما رسیده‌اند، اما به ذات خود مهیای تبیین عقلانی و فلسفی هستند و برای توضیح و تفسیر آنها می‌توان از مفاهیم فلسفی و زبان مابعدالطبیعه مدد گرفت. به عبارت دیگر، خاستگاه فلسفه اسلامی را باید در متن و بطن خود اسلام جست‌وجو کرد و نه در برخورد تاریخی اسلام با فلسفه‌های دیگر. مصالح لازم برای تکوین یک نظام مابعدالطبیعه همچون بذرهایی در خود اسلام پراکنده بود و لازم بود قرن‌ها بگذرد تا این بذرها در اندیشه تربیت یافتگان این مکتب آسمانی به ثمر نشینند.

بنابراین، فلسفه اسلامی فلسفه‌ای است که محتوای اصلی و ستون فقرات آن را دیدگاه‌های ژرف

کتاب و سنت نسبت به جهان هستی تشکیل می‌دهند و شکل و صورت و چگونگی تبیین و استدلال در آن به شیوهٔ فلاسفه است.

تردید نیست که استفاده از بیان فلاسفه در تفسیر دیدگاه‌های اسلامی، پس از ارتباط تاریخی و فرهنگی مسلمانان با حکمای یونان میسر گردید و در نتیجه، برای فهم فلسفهٔ اسلامی، در آغاز باید به چگونگی آشنایی مسلمانان با فلسفهٔ یونان پردازیم.

تمرینات

۱- هر کدام از اصل‌های ذیل را در جای مناسب قرار دهید :

(۱) اصل واقعیت داشتن جهان

(۲) اصل قابل شناخت بودن طبیعت

(۳) اصل درستی روش تجربه و آزمایش

(۴) اصل یکسان عمل کردن طبیعت

(۵) اصل تبعیت همهٔ موجودات از قاعدهٔ علیت

الف - آیا مفاهیمی مثل فلز، رادیوم، اشعهٔ رادیواکتیو، بار الکتریکی چشمه صوت، طول موج از امور واقعی حکایت می‌کند یا ساخته و پرداخته تخیلات بشرند؟ طبیعتاً براساس اصل ... باید از امور واقعی حکایت کنند تا علوم ارزش و اعتبار پیدا کند.

ب - آیا روابطی که بین امور وجود دارد قابل کشف و شناخت است یا خیر؟ در صورتی که قابل شناخت نباشد انسان در وادی سوفسطایی‌گری گرفتار می‌شود؛ براساس اصل ... آدمی قادر به شناخت طبیعت است.

ج - روش‌هایی که برای مشاهدهٔ امور و روابط بین آنها به کار می‌بریم درست است یا خیر؟ در صورتی که این روش‌ها درست نباشد انسان به هیچ پیشرفتی در علوم دست نمی‌یابد و نمی‌تواند به یافته‌های خود اعتماد کند؛ لذا براساس اصل ... انسان می‌تواند به یافته‌های تجربی خود اعتماد نماید.

د - قوانین کشف شده توسط دانشمندان علوم تجربی در صورتی که همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها جریان دارد که طبیعت در همهٔ زمان‌ها یکسان عمل نماید و اصل ... به عنوان یکی از مبانی فلسفی علوم چنین امکانی را فراهم می‌آورد.

ه - قوانین علمی از چه چیزی حکایت می‌کند؟ همهٔ آنها بیانگر رابطه و نسبت چیزی با چیز دیگر است که از آن به اصل علیت تعبیر می‌شود؛ در حقیقت همهٔ قوانین علمی در پرتو اصل ... موجه می‌گردد.

- ۲- با توجه به عبارت «فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ» پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست. چرا نمی‌توان خداوند را جسم دانست؟
- ۳- چه رابطه‌ای بین آیه ۱۱۵ سوره بقره با خطبه اول نهج البلاغه در خصوص معرفت خداوند وجود دارد؟
- ۴- با توجه به بیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد فرشتگان به چهار خصوصیت آنها اشاره نمایید.
- ۵- فطرت اول و فطرت ثانی را با یکدیگر مقایسه کنید و بنویسید لازمه عبور از فطرت اول به فطرت ثانی چیست.
- ۶- مابعدالطبیعه را تعریف کنید و بنویسید علوم و فلسفه هر کدام موجودات را از چه جنبه‌ای مورد مطالعه قرار می‌دهند.
- ۷- هدف مابعدالطبیعه را به اختصار شرح دهید.
- ۸- خاستگاه فلسفه اسلامی را توضیح دهید.



بیتا الحکمه

فصل ۲



کلیات (۲)

آشنایی مسلمانان با فلسفه یونان

در سال گذشته، به اختصار با فلسفه یونان و نمایندگان بزرگ آن – یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو – آشنا شدیم. مابعدالطبیعه در یونان با این فلاسفه و به خصوص افلاطون و ارسطو به کمال خود رسید و میراث فکری ایشان قرن‌ها موضوع تحقیق پژوهشگران و اندیشمندان بود. در آغاز، یونان مرکز نشو و نمای اندیشه‌های فلسفی بود، اما بعد از ارسطو رفته‌رفته مرکزیت خود را از دست داد و حوزه‌های فلسفی و علمی، به اسکندریه^۱ منتقل شد.

حوزه اسکندریه تا زمانی که مصر مغلوب مسلمانان شد، دایر بود و از این جهت، در انتقال تفکر یونان به سرزمین‌های اسلامی سهمی به‌سزا داشت.

۱- اسکندریه نام شهری است که اسکندر مقدونی آن‌را در سال ۳۳۱ پیش از میلاد بنا کرد و پس از او سلسله بطالسه که جانشینان اسکندر در مصر بودند، اسکندریه را پایتخت خود قرار دادند و علم و دانش و فلسفه را ترویج کردند.

نهضت ترجمه

مسلمانان در سال ۶۳۸ میلادی سوریه و عراق را تسخیر کردند و پس از چهار سال ایران را هم به تصرف درآوردند. در سال ۶۶۱ میلادی دولت بنی‌امیه در دمشق تشکیل شد. دوران خلافت بنی‌امیه آمیخته با ظلم و سیاهی بود. در این دوره، حکومت قومی و آداب جاهلیت تا حدی تجدید حیات یافت. در نتیجه، شرایط برای فعالیت‌های فکری و فرهنگی به حال تعطیل درآمد و فرهنگ اسلامی دچار فترت و رکود شد. خلافت بنی‌عباس نیز اگرچه با ظلم و ستم همراه بود اما از جنبه علمی، اوضاع را تا حدودی دگرگون کرد. خلافت این خاندان، دو واقعه مهم را به دنبال داشت:

اول اینکه ایرانیان به دستگاه خلافت راه یافتند و دوم اینکه بغداد مرکز خلافت اسلامی قرار گرفت. این هر دو واقعه، در تحول فرهنگی و نهضت ترجمه کتب علمی و فلسفی مؤثر افتاد. می‌دانیم که خلافت عباسیان به یاری ایرانیان استوار شد و بعضی از نخستین خلفای عباسی در محیط‌هایی ایرانی تربیت شدند و وزرا و درباریانشان نیز ایرانیان فرهنگ‌دوست بودند. بدین ترتیب، با راهنمایی وزیران و مشاوران ایرانی و دانش‌پرور، زمینه برای تحولی علمی و فرهنگی فراهم شد.

از طرف دیگر، شهر بغداد در سال ۱۴۵ هجری، در زمان منصور دوانیقی و با توصیه و همکاری برمکیان تأسیس شد و دستگاه خلافت از دمشق به آنجا انتقال یافت.

اندکی پیش از فتوحات مسلمانان، انوشیروان ساسانی در خوزستان مدرسه‌ای تأسیس کرد و بسیاری از کتب سریانی، هندی و یونانی را در آنجا گردآورد. این مدرسه هفت تن از فلاسفه نوافلاطونی را که از آن اخراج شده بودند، به استادی پذیرفت و به آنان اجازه داد که دانش خود را منتشر سازند. بدین ترتیب، ایرانیان قبل از تسلط مسلمانان با فرهنگ یونانی آشنا شده بودند.

پس از استقرار دولت عباسی در بغداد، به دلیل نزدیکی این محل با خوزستان، رجال سیاسی بغداد با جندی‌شاپور آشنا شدند و به اهمیت علمی آن پی بردند. پس از چندی، آنان مقدمات حضور استادان جندی‌شاپور را در بغداد فراهم کردند.

علاوه بر این، میراث تفکر یونانی از طریق حوزه اسکندریه به انطاکیه و سپس به حران منتقل شد. استادان فلسفه حران در عهد خلافت معتضد عباسی از حران به بغداد منتقل شدند.

از همان ابتدا، برمکیان می‌کوشیدند تا خلفا را به ترویج علوم جندی‌شاپور وادار کنند. این امر در دوران خلافت هارون الرشید ابعاد گسترده‌ای یافت. هارون به توصیه و تشویق وزیر خود، یحیی برمکی، «بیت الحکمه» یا «خزانة الحکمه» را در بغداد تأسیس کرد. این محل، مرکز تجمع اهل علم و

۱- بیروان افلوطن، فیلسوف یونانی متأخر که نزد مسلمانان به شیخ یونانی مشهور است، نوافلاطونیان نام گرفتند.

فلسفه و مترجمان کتب علمی و فلسفی از زبان‌های گوناگون بود. بیت‌الحکمه در دوره خلافت مأمون – که مادرش ایرانی و خود تربیت یافته ایرانیان بود و به فلسفه اظهار تمایل می‌کرد – رونق زیادی یافت و کار مطالعه و تحقیق بالا گرفت. نقل و ترجمه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست از زبان‌های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی بیش از پیش اهمیت یافت و دستگاه خلافت از آن به نیکی حمایت می‌کرد. چنان‌که نوشته‌اند هر کتابی که حنین بن اسحاق مترجم معروف و زبردست آن زمان از یونانی به عربی ترجمه می‌کرد، مأمون هم وزن آن، زر ناب به وی می‌بخشید. در آغاز کار، اهل دانش به حوزه جندی‌شاپور توجه بیشتری داشتند، ولی بعدها که نهضت ترجمه گسترش بیشتری یافت، دیگر مراکز علمی و به خصوص حوزه اسکندریه اهمیت زیادی یافت و به ترجمه از زبان یونانی اهتمام بیشتری شد.

* جست‌وجو

آیا برای پیشرفت لازم است به میراث علمی گذشتگان توجه نماییم؟ دلایل خود را با دوستان خود در میان بگذارید. آیا آنها با دلایل شما موافق‌اند یا مخالف؟ دلایل مخالفت آنها را جویا شوید.

کشف رابطه

نهضت ترجمه چه کمکی به ترویج علم و دانش به خصوص دانش فلسفه کرد؟

بررسی

چرا خلفای عباسی شیفته ترجمه آثار علمی پیشینیان بودند؟ باری، هنوز هشتاد سال از سقوط دولت اموی نگذشته بود که قسمت زیادی از تألیفات ارسطو و شارحان مدرسه اسکندریه و بسیاری از کتب جالینوس و برخی از محاورات افلاطون به عربی ترجمه شد. دکتر ابراهیم مدکور^۱ می‌گوید: «مسلمانان مدت سه قرن به ترجمه آثار علمی و فلسفی و ادبی که ملل دیگر برای آنها به میراث نهاده بودند، پرداختند. آنها این میراث عظیم انسانی را از شش زبان گرفتند: عربی، سریانی، پهلوی، هندی، لاتین و به خصوص یونانی.»

ترجمه‌های فلسفی

علاوه بر حنین بن اسحاق که مترجمی بسیار توانا بود و آثاری را از زبان یونانی به عربی ترجمه

۱- موزخ فلسفه، اهل مصر.

کرد، پسر او اسحاق بن حنین نیز مترجمی چیره دست بود. اسحاق برخلاف پدرش که بیشتر به ترجمه کتاب‌های طبّی اشتغال داشت، به ترجمه کتب فلسفی و به ویژه آثار ارسطو و شروح آنها همت گماشت و برخی از کتاب‌های مهم ارسطو را ترجمه کرد.^۱

همچنین ابویسر متی بن یونس، استاد فارابی، کتاب شعر ارسطو را ترجمه کرد. ابن ناعمه^۲ کتاب «اُنولوجیا» را که بخشی از تاسوعات^۳ افلوطین^۴ است، ترجمه و کندی^۵ آن را اصلاح کرد. این کتاب به اشتباه به ارسطو نسبت داده شد و به نام اولوجیای ارسطو معروف گشت.

به هر حال، همه آثار ارسطو و برخی آثار افلاطون و افلوطین ترجمه شد، اما مترجمان به این بسنده نکردند و برای فهم نکات پیچیده حکمت ارسطو به ترجمه آثار شارحان او نیز دست زدند. از جمله، شرح اسکندر آفرودیسی – که ابن سینا او را «فاضل متأخرین» نامیده است – به عربی ترجمه شد.

* بررسی

آیا ترجمه‌های یک اثر توسط مترجمان مختلف با یکدیگر متفاوت است؟ به نظر شما چه چیز باعث این تفاوت می‌شود؟

بدین ترتیب، میراث فلاسفه یونان و آنچه از معارف ملل قدیم غرب آسیا در حوزه‌های اسکندریه و حرّان و غیر آنها تمرکز یافته بود، در دسترس مسلمانان قرار گرفت. مسلمانان نیز پرورش یافته دینی بودند که از یک طرف عالی‌ترین معارف توحیدی و عمیق‌ترین دیدگاه‌ها را در خصوص جهان هستی تعلیم می‌داد و از طرف دیگر، راه را برای تحصیل علم و حکمت هموار کرده بود و پیشوایان آن را اعتقاد بر این بود که:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ.^۶

حکمت، گمشده مؤمن است. پس آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مشرک باشد.

در چنین شرایطی، مسلمانان به دلیل علاقه‌مندی به علم و حکمت با کمال اشتیاق در آرای گذشتگان نظر کردند و به زودی مجموعه معارف پیشینیان را فرا گرفتند. در حقیقت، یادگارهای حکیمان

۱- از جمله کتاب‌های «نفس»، «اخلاق» و ...

۲- عبدالملک بن عبدالله حمصی معروف به ابن ناعمه.

۳- Enneads؛ نام کتاب افلوطین که نه بخش دارد (نه گانه‌ها).

۴- Plotinus؛ فیلسوف مصری الاصل یونانی متولد ۲۰۴ میلادی.

۵- کندی را از نظر تاریخی نخستین فیلسوف مسلمان می‌دانند.

۶- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴.

بزرگ یونان، سرانجام به وارثان حقیقی آن در عالم اسلام منتقل شد. نوابغی مانند ابونصر فارابی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا و متفکران بزرگ دیگر که استعداد‌های فکری و نیروی خلاقیت آنان به برکت کتاب و سنت در اوج شکوفایی بود، از طریق همین آثار ترجمه شده، با حکمای یونان هم سخن شدند و آرای آنها را نقد کردند و نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند. این نظام فلسفی ضمن برخورداری از آرای افلاطون و به خصوص ارسطو، اندیشه‌های جدیدی را نیز در برداشت که سبب گسترش هریک از نظام‌های فلسفی گذشته، می‌شد. بدین ترتیب، فلسفه اسلامی به‌طور رسمی تأسیس شد. این فلسفه به جهت غلبه گرایش ارسطویی در آن، به فلسفه مشاء^۱ معروف شد.

ارزبابی

چرا فارابی و ابن‌سینا را نمی‌توان صرفاً شارح فلاسفه یونان دانست؟

تأثیر در تفکر مغرب‌زمین

متفکران مسیحی قرون وسطی طی قرن‌های متمادی تنها تا حدودی با افکار افلاطون و نوافلاطونیان آشنایی داشتند و سیطره فکری اگوستینوس فیلسوف مسیحی نامدار قرن پنجم میلادی – که خود، نوافلاطونی بود – تا قرن دوازدهم میلادی ادامه داشت. از قرن دوازدهم به تدریج آثار ابوعلی سینا و ابن‌رشد به لاتین ترجمه شد و در اختیار متفکران مسیحی مغرب زمین قرار گرفت. آنان از طریق آثار فلاسفه اسلامی، علاوه بر کسب شناخت گسترده‌تر از اندیشه‌های ارسطو با ابتکارات فیلسوفان اسلامی که در راه سازگار کردن اعتقادات دینی با استدلال‌های عقلی گام‌های بلندی برداشته بودند، آشنا شدند. تا جایی که از قرن سیزدهم به بعد عنصر درخشان عقل که در فلسفه اسلامی جایگاهی خاص داشت، بر فرهنگ مسیحی تأثیری آشکار به‌جا نهاد. در قرن سیزدهم دانشگاه پاریس، نخستین دانشگاه مغرب زمین، بنیان‌گذاری شد. استادان برجسته این دانشگاه متفکرانی چون آلبرت کبیر، توماس آکوئینی و اساتید دانشگاه‌های دیگر که پس از پاریس تأسیس شدند برخی به‌شدت تحت تأثیر ابن‌سینا قرار داشتند و برخی نیز کاملاً از تفکر ابن‌رشد پیروی می‌کردند. از باب مثال، دانشگاه آکسفورد نیز که کمی بعد از دانشگاه پاریس در انگلستان تأسیس شد، از وجود کسانی چون راجربیکن^۲ بهره می‌برد. بیکن از نظر

۱- معروف است که ارسطو در هنگام تدریس در باغ لوکایون، مدرسه خویش قدم می‌زد و در حال قدم‌زدن فلسفه خود را بیان می‌کرد و لذا فلسفه او به فلسفه مشاء معروف شد.

۲- Roger Bacon؛ از پیش‌گامان اولیه نهضت رنسانس در مغرب زمین.

فلسفی از ابن سینا و از نظر علمی از ابن هیثم، فیزیکدان بزرگ اسلامی، تأثیر می‌پذیرفت و این تأثیرات در نوشته‌های او آشکار است. تأثیر عقلانیت ابن سینا و ابن رشد در فرهنگ غرب به حدی است که مورخان فلسفه، اصالت عقل اروپاییان را در عصر جدید تا حد زیادی متأثر از فلسفه اسلامی می‌دانند.

جست‌وجو

چه چیز باعث شد که فلاسفه غرب در اواخر قرون وسطی خود را نیازمند ترجمه فیلسوفان اسلامی ببینند؟

تکامل فلسفه اسلامی

آشنایی غریبان با فلسفه اسلامی تا ابن رشد محدود شد و از دید آنان فلسفه اسلامی پس از او به پایان خود رسید، اما این فلسفه در جهان اسلام رو به پیشرفت و تکامل داشت و فلسفه ابن سینا به وسیله شاگردان او، بهمنیار و ابوالعباس لوکری ادامه یافت، تا اینکه در قرن ششم مورد انتقاد شدید غزالی و فخرالدین رازی قرار گرفت. به طوری که تا حدود زیادی از رونق افتاد، اما در قرن ششم حکیم بزرگ دیگری در ایران ظهور کرد که فلسفه ابن سینا را به قلمرو جدیدی هدایت نمود. او شهاب‌الدین سهروردی مؤسس مکتب فلسفی اشراق بود. پس از وی و در قرن هفتم یکی از بزرگ‌ترین نوابغ عالم اسلام، خواجه نصیرالدین طوسی با توجه به حکمت اشراقی به احیای حکمت فارابی و بوعلی سینا پرداخت. شرح استادانه‌ای که او بر کتاب اشارات ابن سینا نوشت، به فلسفه مشاء رونق تازه‌ای بخشید. شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین شیرازی، بزرگ‌ترین دایرة‌المعارف فارسی، یعنی کتاب *دُرّة‌التاج* را تألیف کرد. در قرن هشتم نیز قطب‌الدین رازی کتاب *محاکمات* را نوشت و در آن به ارزیابی شرح‌های خواجه طوسی و فخرالدین رازی بر کتاب اشارات ابن سینا پرداخت. بدین ترتیب، میراث فلسفه اسلامی از نسلی به نسل دیگر منتقل شد و بسط و تکامل یافت.^۱

در قرن یازدهم میرداماد، فیلسوف بزرگ اسلامی کوشید فلسفه ابن سینا را به روش اشراقی تفسیر کند و سرانجام، صدرالمتألهین شیرازی فلسفه اسلامی را به مرتبه دیگری از کمال خویش رسانید. او فلسفه خود را «حکمت متعالیه» خواند.

۱- پیش از دوره صفویه حوزه‌ای فلسفی در شیراز پایه‌گذاری شد و متفکرانی چون صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین منصور شیرازی و جلال‌الدین دوانی در آن به تألیف و تدریس پرداختند.

گرچه بوعلی سینا تعبیر «حکمت متعالیه» را در کتاب اشارات به کار برده بود، ولی فلسفه او هرگز به این نام مشهور نشد. پس از صدر المتألهین نیز فلاسفه دیگری حکمت متعالیه را ترویج کردند و هریک به نوبه خود به فلسفه اسلامی خدمت کردند.

یکی از بزرگ‌ترین مروّجان فلسفه صدرایی در سال‌های اخیر، استاد علامه طباطبایی است. ایشان در شرایطی که حکمت الهی تا حدودی متروک شده بود، به تدریس آن پرداختند. در مباحث آینده، روش‌های گوناگون فلسفه اسلامی و مهم‌ترین نمایندگان این روش‌ها را به اختصار شرح خواهیم داد.

بررسی

تکامل فلسفه اسلامی بعد از فارابی و ابن‌سینا ناشی از چیست؟

تمرینات

- ۱- تأثیر تأسیس بیت‌الحکمه بر علم و فلسفه اسلامی را شرح دهید.
- ۲- اندیشه اسلامی چه تأثیری در تفکر مغرب زمین داشت؟ به اختصار شرح دهید.
- ۳- چرا راه یافتن ایرانیان به دربار خلافت عباسی یک واقعه مهم به‌شمار می‌رود؟
- ۴- چگونگی آشنایی متفکران مسیحی مغرب زمین با آرای ارسطو را شرح دهید.
- ۵- نهضت ترجمه چه تأثیری در انتقال علوم و فلسفه یونان داشت؟